

تفاوت در نگرشها

نقدی بر نوشته رفیق روناک آشناگر بر اساس مقاله جنبش‌رهای زنان و معضلات سر راه آن!

گلاویز حسینی

رفیق روناک آشناگر مقاله‌ای تحت عنوان جنبش‌رهای زنان و معضلات سر راه آن، انتشار داده‌اند، که دارای نکات قابل بحثی است و این خود نشانی از تفاوت در نگرش‌های ما در جنبش زنان دارد. من را بر آن داشت که رشته افکارم را در باب این تفاوتها و اختلافات و در خصوص دیدن معضلات سر راه جنبش‌رهای زن به رشته تحریر در آورده و باشد که دیالوگی سازنده و پویا در جهت اعتلای این جنبش در این خصوص را شروع کنیم.

در این مقاله نویسنده سعی می‌کند که ضمن تعریفی از جنبش فعلی زنان در ایران به گرایش‌های انحرافی درون این جنبش بپردازد و از شیوه‌های تقویت گرایش‌های سوسیالیستی به صورت جسته و گریخته و کلیشه‌ای سخن گفته است. خلاء بزرگی که در این مقاله به چشم می‌خورد، کار کردن و چه کار کردن در این شرایط است که خود حاکی از نگرشی است که نویسنده مبارزه زنان را به آینده‌ای نامعلومی موکول می‌کند.

تأثیرگذاری آن بر خواننده اندک و مضراتش انبوه! چرا که بیگانگی و دور بودن افکار ایشان از جنبش زنان، بسان جنبشی زنده و پویا در تمام خطوط این نوشته به خواننده چشمک می‌زند. من سعی می‌کنم در این یادداشت خود مختصراً به این نکات بپردازم.

سخن گفتن از ستم‌کشی زنان و جامعه و قدرت و قانون‌های زن ستیز فراوان است، ستمگری بر زنان پدیده‌ای جهانی است که در سراسر دنیا به نسبت جامعه‌های گوناگون بازده عملی متفاوتی را دارا می‌باشد. شیوه اقتدار حکومتی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی در کشورهای دنیا ویژگی خاصی به این جوامع می‌بخشد و این دلیلی بر شدت و ضعف ستم جنسی بر زنان است.

از بدو بوجود آمدن مالکیت خصوصی ستم جنسی بر زنان موجود بوده و هست. سیستم وارونه سرمایه‌داری بر اساس ستم جنسی و زن ستیزی استوار است. نادیده گرفتن ستم جنسی و این تقسیم اجتماعی بزرگ در واقع نادیده گرفتن نصف جامعه و خلاء بزرگی در تحلیل اوضاع و احوال اقتصادی، سیاسی اجتماعی هر جامعه‌ای است.

در جهان تقسیمات بزرگ اجتماعی همچون تقسیم ثروت، نژاد، مذهب، ملت‌ها و جنسیت که ساخته و پرداخته انسان است شکاف‌های عظیمی را در میان مردم بوجود آورده است، تفاوت میان زن و مرد یکی از بنیادی‌ترین تفکیک‌های زندگی اجتماعی است که مکانیزم‌های جامعه در خدمت تقویت و پشتیبانی این تفاوت و شکاف‌ها عمل می‌کند. مکانیزم‌هایی که دقیقاً برای اجرا و قانون بقای این تبعیضات است. این مکانیزم‌ها اقتدار سیاسی دولت، مذهب و فرهنگ آلوده به باورها و سنت‌های مردسالاری با جهالت مذهبی و عقب مانده است که خود پشتوانه‌های اصلی در تقویت و حفظ آپارتاید جنسی می‌باشند..

عواقب و مضرات قرن‌ها فرهنگ عقب مانده مردسالاری در شکل باورها و عملکردها و قوانین عقب مانده‌ای که زنان را در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی به عضو درجه دو جامعه تبدیل کرده و از تمام حقوق یک انسان عادی جامعه محروم و به شدیدترین شیوه سرکوب می‌کند.

باورهای سخت مذهبی در انقیاد زنان تعیین کننده است. این دیدگاه معتقد است که مردان بطور طبیعی در موضع مسلط و برتر و زنان بطور طبیعی در موضع فرودست و مطیع قرار دارند. تبعیض جهانی زنان و مردان در جامعه و در سراسر جهان چنان از خود مقاومت نشان می‌دهد و در خون و روح انسانها رسوخ کرده است که فاکتور فرهنگی را هم باید به تحلیلهای موجود در مورد مکانیزم‌های بقای ستم جنسی در جامعه اضافه کرد.

زن بودن یک جرم است و به همین دلیل زنان در تمام دنیا از جانب حکومت‌های سرمایه داری و مذهبی و مردسالار که پایه در ستم‌کشی زنان دارند، محکوم هستند که بعنوان عنصری درجه دو در جامعه، وظیفه

تولید مثل بر دوش بکشند و گوش بفرمان مردان خانواده و جامعه باشند، زنان محکوم هستند که در اسارت و انقیاد کامل و اختیاری روی چگونگی زندگی کردن و زیستن، کار کردن، سفر کردن، بچه دار شدن، سقط جنین کردن و شریک زندگی انتخاب کردن و در وحشیانه ترین حالت هیچ حقی در انتخاب پوشش خود را نداشته باشند.

زنان در جامعه به کالا تبدیل شده‌اند. به کالایی که مردان آنها را برای تولید بچه و وسیله مبادله در میان قبایل و ایل و تبار و خونبها، استفاده می‌کنند، در پاکستان قانون حکم جرم مرد را تجاوز گروهی به خواهر مجرم تصویب می‌کند. وحشت تجاوز های نیروهای مسلح در منازعات قومی و مذهبی و همچنین تجاوزاتی که در منزل توسط مردان نزدیک خانواده به زن می‌شود و قربانی شدن میلیونها زن به شکل وسیعی در تجارت سکس و

مثالهای بالا و هزاران موارد گفته و ناگفته از نشانه‌های بارز ستم جنسی بر زنان است که شدت و ضعف آن در جامعه های گوناگون به نسبت چگونگی اقتدار دولتی و مذهبی و فرهنگی تسلط افکار مردسالارانه متفاوت است، به گونه‌ای که مردسالاری و سرکوب زنان به سازمان یافته ترین شکل اعمال قدرت استثمارگران در جهان تبدیل شده است.

مابه‌ازاء این باورها و عملکردهای ضد انسانی بر جامعه و بویژه زنان، زنان را در تاریکترین دوران زندگی قرار داده است و آنها با چنگ و دندان برای زنده ماندن خود مقاومت می‌کنند. سرکوب زنان به چنان مرحله‌ای از تاریخ بشریت رسیده که زنان جز مقاومت و مبارزه راه برون رفتی را ندارند.

زنان با مطالبات و خواسته‌های خود درخانه و کاشانه و هر کوی و برزنی در شهرها و به هر شکلی که امکان دارد بر علیه تمام قوانین و فرهنگ و افکار مردسالارانه مبارزه می‌کنند. جنبشی در ایران در حال جوش و خروش، وسیع و زنده و پویا، ولی پراکنده و نامتشکل برپاست. مقاومت و مبارزه زنان به چنان مرحله‌ای از تاریخ جنبش زنان رسیده که تمامی گرایش‌ها موجود در جامعه را با تعلقات طبقاتی متفاوت تکان داده و سعی می‌کنند که با شعار و خواست و مطالبات خود وارد این جنبش شده و تلاش کنند که سکّاندار آن شده و مسیر حرکت و اهداف آن را به سمت آرمانهای خود هدایت کنند.

در واقع این تکان و حرکت در میان گرایش‌ها موجود جامعه حاصل جنبش زنده و بالفعل زنان است که به عامل فشاری برای موضع گرفتن در قبال آن در جامعه تبدیل شده به صورتی که جنبش زنان و مطالبات آن به فاکتور مهمی در تحولات اخیر ایران تبدیل شده است.

در اوضاع و احوال فعلی صحبت از تغییر و تحولات آتی بدون در نظر گرفتن خواسته‌ها و مطالبات جنبش زنان در ایران امکان پذیر نیست.

جنبش زنان، امروز حرکت می‌کند و می‌رود که به مرکز صقلی در جامعه تبدیل شود. مبارزان چپ و سوسیالیست راه رهایی زنان، باید راههای ورود به این جنبش را بیاموزند و همراه آن رفت و اکثریت زنان را حول اهداف و آرمانهای چپ گرد هم آورد و مسیر حرکت این جنبش را به سوی افقی هدایت کرد که در رسیدن به خواسته‌ها و مطالبات اکثریت زنان ستمدیده و محروم جامعه تعیین کننده باشد.

جامعه ای عاری از تقسیمات و تفکیک های جامعه چون فقیر و دارا، سیاه و سفید، زن و مرد برای همه ما انسانهای آزادیخواه و چپ نهایت آرزو است و در این راه مبارزه می‌کنیم، ولی تا رسیدن به آن مرحله از مبارزه وظیفه ما مبارزان راه رهایی زنان چیست؟

با هم ببینیم که ر.روناک در این مورد چگونه فکر می‌کند.

ایشان در این نوشته از گرایش و عمل سوسیالیستی صحبت می‌کند و می‌نویسد که، [.... مسئولانه ترین تلاش این است که سنگ بنای جنبش رهایی زنان را بر بستر مبارزه محروم ترین بخش جامعه یعنی طبقه کارگر استوار کنیم. این نه یک فرمول بندی کلاسیک و ایدئولوژیک، بلکه تاکیدی عینی و ایزکتیو روی افقی

است که اتفاقا دست به ریشه می‌برد و می‌خواهد ستم جنسی را از ریشه بشکاند....]

این درست ولی آیا ما تا زمانی که طبقه کارگر دست به ریشه ستم‌گری زنان می‌زند دست رو دست گذاشته و چشم‌براه سوسیالیسم باشیم؟ آیا این دقیقاً تبلیغی برای بی‌عملی و پاسیفیسم در جنبش زنان نیست. فعالین جنبش زنان و پیشروان آن باید از کوچکترین و جزئی‌ترین تغییری در زندگی روزانه زنان و در جهت کمرنگ کردن ستم جنسی پشتیبانی کرده و تلاش کنند که با کار روشن‌گرانه در میان زنان و مردان آزادیخواه به این نکته مهم بپردازند که چاره سرنوشت اسفبار زنان ستم‌دیده و محروم جامعه تنها به خواستهای جزئی و کوتاه مدت منتهی نمیشود، تغییر رنگ تیره ماتو به رنگ روشن نیست و یا تقلیل حکم سنگسار به اعدام نیست.

آیا در چنین شرایطی که همانطور پیشتر به آن اشاره کردم، اکثریت گرایش‌ها موجود در جامعه سعی می‌کنند که با تحمیل کردن خواستهای خود بر جنبش زنان در جامعه توده‌های وسیع و عاصی از تمام نابسامانیهای جامعه را حول خواستهای خود متشکل کنند، جای خالی گرایش چپ و سوسیالیست را آنها پر نمی‌کنند و بی‌گمان در صورت کوتاهی چپ آنها این جنبش را به کجراه می‌برند و آن را از خصوصیات و خواستهای رادیکالی که ویژه جنبش زنان است تهی می‌کنند.

مبارزه برای ریش‌کن کردن تمام مناسبات نابرابر و اشکال تبعیض جنسی به بخشی از زندگی زنان تبدیل شده است و این مبارزه شامل زنده‌های جامعه و حتی در درون تشکیلاتهای چپ سنتی می‌شود. تشکیلاتهایی که براندازی ستم و استثمار و تبعیض از آرمانهایش است، ولی آیا زنان متشکل در این تشکیلات و سازمانها به حکم آرمانخواهی تشکیلاتی در راه رسیدن به آرمانهای سوسیالیستی باید در مقابل هرگونه گرایش و برخورد مردسالارانه سکوت کرده و اعتراض و حرکتی نکرد و منتظر شد که سنگ بنا جامعه سوسیالیستی را زده شود و آنگاه به جنبش زنان و مطالبات آن پرداخت.

آیا واقعا رسیدن به آرمانهای سوسیالیستی بدون مبارزه برای رهایی زنان در موازات هم امکان‌پذیر است؟ این دقیقاً نشان‌دهنده گرایش است که ستم بر زن را به مثابه ستم طبقاتی می‌بیند نه به مانند یک ستم جنسی. در نتیجه این گرایش وقتی ستم جنسی طبقاتی است، پس مبارزه برای رسیدن به مطالبات و خواستهای زنان به زمان قدرت‌گیری طبقه کارگر موکول می‌شود.

آیا این عین بی‌عملی و پاسیفیسم نیست؟ و ناخواسته رهبری جنبش و سکان آن بدست گرایش‌ها و کسانی می‌افتد که از آرمانهای سوسیالیستی فرسنگ‌ها دور هستند.

ستم جنسی از بدو تولید مالکیت خصوصی بر زنان به اشکال گوناگون اعمال شده است ولی این سرکوب و فشار بر زنان ستمی طبقاتی نیست بلکه دقیقاً ستم جنسی است که در میان تمام طبقات و اقشار جامعه به اشکال گوناگون ما به ازاء عملی دارد. زن کارگر و زحمتکش و زن روشنفکر و زن بورژوا و خرده بورژوا در جامعه درجه دو هستند، زن بورژوا به مانند هم جنس تهیدست خود در میان جامعه مورد تبعیض قرار می‌گیرد، زنان جدا از موقعیت اجتماعی تحت شدیدترین سرکوبهای جنسی قرار دارند و حق انتخاب و تصمیم‌گیری در زندگی خود را ندارند.

زنان خارج از تعلقات طبقاتی تحت شدیدترین خشونت‌های خانگی و اجتماعی قرار می‌گیرند، حق طلاق و حضانت کودکان خود را ندارند.

تفاوت در این است که بار این ستم جنسی برای زنان طبقات دارا به دلیل موقعیت اجتماعی و اقتصادی سبک‌تر است. زن بورژوا در میان خانواده و هنگام مشکلات زن‌اشویی به دلیل موقعیت برتر اقتصادی و اجتماعی سختی روزگار را تحمل نمی‌کند و می‌تواند بدون فکر کردن به مشکلات مالی و نفقه، جدایی را بر تحمل ترجیح بدهد ولی این امکان برای زن تهیدست و محروم جامعه موجود نیست و او حاضر می‌شود پیه هر چه سختی و فلاکت را به تن خود بمالد تا بلکه بتواند زندگی مشترک را حفظ کرده و زندگی خود و بچه‌هایش را تامین کند.

پس ستم بر زنان ستمی جنسی است و همین ویژگی باعث دمکراتیک بودن جنبش با گرایشات گوناگون میشود. جنبش زنان به قطاری شبیه است که همه زنان معترض سوار آن شده و هر کسی با خواستها و مطالبات خود مسافر این قطار می شود، و به محض رسیدن به مطالبات خود از آن پیاده میشوند. در اینجا گرایش چپ و سوسیالیست باید راننده این قطار باشد و وظیفه اش هدایت قطار و ادامه دادن این راه تا انتهای مقصد و به مسیری است که در آنجا دیگر ستم جنسی و تبعیض وجود ندارد و همزمان بتوان چنان تاثیری روی زنان گذاشت و آنها را به این قناعت رساند که لباس رنگی و تقلیل سنگسار به اعدام و ۷۵ ضربه شلاق به ۵۰ ضربه نمی توانند به ستم کشی زنان پایان دهد، بلکه سرنگونی و براندازی این سیستم نقطه پایان ستم جنسی است.

نکته دیگری که می خواستم روی آن تامل کنم، جنبش مستقل زنان است که روناک می نویسد؛ [... در واقع مدعیان جنبش مستقل زنان، با اولویت دادن به مسئله جنسی و زنانه و مردانه کردن این جنبش، حکم به محروم کردن نیمی از جامعه در مبارزه برای رهایی زنان می دهند.]

آیا تمام شیوه های ستم کشی و سرکوب نصف جامعه برای نویسنده کافی نیست که مبارزان جنبش زنان به ستم جنسی اولویت بدهند؟ آیا بدون براندازی ستم کشی زنان رسیدن به دنیای برابر برای همه انسانها امکان پذیر است؟ آیا این تراوش افکار مردسالارانه از ذهن یک زن نیست که می خواهد ستم جنسی و تمام عواقب آن را بر زندگی نصف جامعه را نادیده بگیرد؟

ستم جنسی از گرایش مردسالاری و بوسیله مردان و بعضا زنان در جامعه و خانه اعمال می شود. مردی که برای نشان دادن قدرت و تسلط خود از خشونت بر علیه همسر، مادر، خواهر و دختر خود استفاده می کند و از تمام مکانیزمهای موجود در جامعه برای بقای این گرایشات استفاده میکند، نمیتواند در کاروان میلیونی زنان برای پایان دادن به این ستم کشی همراهی کند و زنان باید و به هدف رسیدن به خواستها و مطالبات خود این محروم بودن را که روناک به آن اشاره می کند، انتخاب کنند.

جنبش زنان جنبشی زنده و پویا، وسیع و پراکنده است جنبش زنان جنبشی مستقل ولی متحد تمام جنبش های دیگر اجتماعی است، مستقل از جنبش هایی که افکار و گرایشات مردسالارانه بر آن تسلط دارد و دقیقاً به دلیل تبعیض و تضادی است که در میان زن و مرد وجود دارد و این راه حلی است که مردان با افکار مردسالارانه خود برای بقای این افکار پوسیده و کهن ضد زن قدرتی در تصمیم گیریها و جهت گیریهای جنبش مستقل و تشکل مستقل زنان را نداشته باشند.

تشکل مستقل زنان نکته بعدی اختلاف من با این نوشته است که نویسنده می نویسد؛ [.....افراطی یون این گرایش آنقدر مرزهای این استقلال را/ که در عمل تنها به استقلال مردان از زنان محدود می گردد/ کش می دهند که مردان را به طور عام جایگزین سرمایه داری و استثمارگران می نمایند و برای آن که خود را از (آقای) آنها خلاص نمایند، معتقدند که برای مبارزه بر علیه سرکوب زنان باید از حضور سرکوب گران (یعنی مردان) در تشکل های زنان ممانعت به عمل آورد.]

آیا لازم است دوباره به این مسئله اشاره کرد که گرایشات مردسالاری و تمام اشکال ستم کشی زنان در جامعه به وسیله مردان اعمال می شود. چون حفظ وضع موجود و تحکیم پایه های جامعه زن ستیز و قدرت گرایشات مرد سالاری فقط به حکم سرکوب زنان عملی است. در هر جا که مردان قدرت مطلقه و بلامنازع هستند زنان در شدیدترین شرایط زندگی و تحت وحشیانه ترین شکل سرکوب هستند.

زنان باید حول مطالبات خود متشکل شوند تا بتوانند همگام و متحد مبارزات خود را علیه تمام شیوه های ستم کشی سازمان دهند و جنبش زنان را نیرومند کنند، که دربرگیرنده صفوف میلیونی زنان ستم دیده و محروم جامعه باشد و به صدای رسای این توده عظیم و عصیان از نابرابریها ی جامعه سرمایه داری و مردسالار تبدیل شود.

جنبش زنان برای دستیابی به مطالبات و خواسته‌های برحق خود و برای دخالت گری سیاسی در جامعه نیاز مبرمی به تشکل مستقل خود از تمام تشکل‌های آلوده به افکار مردسالاری را دارد. زنان برای مقابله و مبارزه علیه مردسالاری و افکار کهن فقط با مردان خانواده خود روبرو نیستند، بلکه با اقتدار دولتی و اقتدار سیاسی که حامی و پشتیبان تمام ستمگران جنسی است، روبرو هستند. به همین دلیل است که در هر گامی از مبارزه خود علیه مردسالاری چه در خانه و چه در درون جامعه در واقع نبردی مستقیم با قدرت سیاسی حاکم را پیش می‌برند.

جنبش زنان از تمامی جنبش‌های اجتماعی حمایت کرده و متحدین خود را در جنبش‌های کارگری و دانشجویی و غیره پیدا میکند. رهایی از زیر یوغ حکومت‌های استثمارگر و براندازی آن به تنهایی به دست جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش کارگری عملی نیست و دقیقاً همانطور که براندازی حکومت‌های مردسالار به تنهایی به دست جنبش زنان امکان ندارد، پس ضرورت تاریخی در اتحاد این جنبش‌های اجتماعی است. همزمان مستقل بودن به معنای ایزوله بودن و دور از جامعه‌آنطور که ر. روناک در نوشته اش توضیح داده است، نیست، بلکه استقلال در نحوه تشکل، در شیوه سازمانیابی، در اتخاذ تاکتیکها و استراتژی و در طرح مطالبات و خواستها که همگی منطبق با منافع اکثریت زنان جامعه و تضاد آشتی ناپذیر با باورها و پندارهای مردسالارانه باشد.

دیدگاه و افکاری که این استقلال و آزادی را از زنان سلب کرده و مانع عرض اندام زنان در عرصه‌های گوناگون مبارزه میشود، دقیقاً عملکرد گرایش‌های زن ستیز است که به زن به مانند عنصری می‌نگرد که از خود هیچ قدرت عمل و تصمیم‌گیری نداشته باشد و این جنس مخالف و برتر، مردان هستند که باید تصمیم بگیرند که آیا زنان به تنهایی مبارزه کنند یا حین مبارزه کردن هم در زیر سلطه آنان باشند.

نویسنده به کارگران حق تشکل مستقل می‌دهد و برایش تئوری مستقل بودن از تشکل‌های زرد و دولتی را هم درست می‌کند، آیا دادن این حق به کارگران و سلب کردن آن از زنان تنها و تنها به معنای بی‌اعتنایی به جنبش زنان نیست و در عوض تاکید کردن بر گرایش‌های مرد سالاری نیست؟ شاید نویسنده بگوید که طبقه کارگر از زنان و مردان کارگر تشکیل شده است ولی این نمی‌تواند نیاز مبارزات جنبش زنان را تامین کند.

زنان کارگر بخش وسیعی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند، ولی شرایط زندگی آنها در مقایسه با مردان کارگر، شرایطی کاملاً نابرابر و بمراتب اسفبارتر و ناهموارتر است. نظام سرمایه‌داری برای اداره این نظام و سیستم و برای تلبار کردن سود بیشتر نیاز به استثمار شدید و استفاده از نیروی کار ارزان کارگران و بویژه زنان کارگر را دارد و برای رسیدن به این امر و این نابرابری حقوقی و تبعیض بین زنان و مردان یک ضرورت تاریخی برای نظام سرمایه‌داری شده است.

تاریخا زنان به دلایل بی‌حقوقی خود در جامعه مردسالارانه و متکی بر آپارتاید جنسی به پایین‌ترین مزد و حداقل حقوق و مزایا آماده به فروش نیروی کار خود گردیده تا بدینوسیله بتوانند بخشی از بار سنگین فشار زندگی را سبک کنند و برای تامین معاش خانواده تلاش کنند. استثمار زنان در نظام سرمایه‌داری تنها به کار و شغل آنها در خارج از محیط خانه محدود نمیشود، بلکه زنان با جسمی خسته و فرسوده به محض رسیدن به خانه شیفت دوم کار خود، یعنی کار خانگی را آغاز میکنند، کاری که کاملاً مجانی است و هیچ‌مزدی در مقابل این کار به آنها پرداخت نمی‌شود.

مرد کارگر در عوض به محض آمدن به خانه از زن هم طبقه‌ای خود غذای آماده و خانه تمیز و نظافت و سکس می‌خواهد که در صورت امتناع و مخالفت از خشونت استفاده می‌کند. خشونتی که مشروعیت آن را از جامعه و قانون و عرف و عادت گرفته است. این مرد کارگر در محیط کار زن خود و زنهای دیگر را بی‌شک حمایت نمی‌کند چون سیستم سرمایه‌داری از آنها وسیله نفاق و تبعیض در مقابل مردان ساخته است. زن کارگر به حقوق کم قانع است و این رقابت شدیدی میان زنان و مردان کارگر بوجود می‌آورد.

مرد کارگر پیش از اینکه به مطالبات زنان فکر کند و در فکر ریشه کن کردن باورها و سنت های زن ستیز و مردسالارانه باشد، در فکر رسیدن به مطالبات خود است و غافل از اینکه نصف جامعه و بزرگترین متحد خود را فراموش کرده است. اگر طبقه کارگر برای براندازی حکومت های ضدبشری و استثمارگر مبارزه می کند، باید بر این نکته مهم که نقطه به هم رسیدن جنبش های اجتماعی است واقف باشد که براندازی استثمارگران جنسی قسمت عمده اهداف جنبش کارگری را تشکیل می دهد. طبقه کارگر هیچوقت بدون مبارزه برای براندازی سیستم زن ستیز نمی تواند به پیروزی واقعی برسد.

به دلیل کاملاً ساده و واقعی ستم جنسی زنان باید در جنبش مستقل زنان دارای تشکل مستقل هم باشند. فقط صفوف میلیونی متحد زنان با گام های محکم و موزون می توانند برعلیه سیستم آپارتاید جنسی مبارزه کنند و تا خود زنان اعتراضات خود را از شکل منفرد و پراکنده در یک ظرف و در کنار هم متمرکز نکنند، هیچ کس و هیچ قدرتی نمی تواند زنان را از قید مناسبات نابرابر آزاد کند.

اکنون سرکوب زنان به چنان مرحله ای از تاریخ بشریت رسیده که زنان چاره ای جز مبارزه و راهی جز به مصاف کشیدن حکومتها و سیستم های زن ستیز را ندارند. جنبش زنان جنبشی کاملاً سیاسی است چرا که تحقق خواستها و مطالبات این جنبش دقیقاً در صورت سرنگونی حکومت های زن ستیز امکان پذیر است و بس. نکته دیگری که در نوشته روناک جای تامل و بحث است، دفاع ایشان از تشکیلات اندر تشکیلات است. به این معنا تشکل های زنان باید در تشکیلات های سیاسی ادغام شوند و هر کسی که به تشکل مستقل از احزاب سیاسی معتقد باشد مغرض است. خواننده در اینجا بهت زده می شود، آیا تنها توضیح اینکه تشکیلات های سیاسی معتقد به برابری زن و مرد هستند، برای رد کردن تشکل مستقل از احزاب سیاسی کافی است؟ آیا واقعا این تشکیلاتها توانسته اند از پیش قراولان جنبش زنان باشند یا اینکه به دلیل سیاست بی تفاوتی در قبال تدقیق کردن و تفهیم کردن پایه های ستم کشی و مبارزه بی رحمانه علیه تمام شیوه های مردسالارانه، صفوف تشکیلات های چپ ایرانی و کردستان از حضور زنانی که روزی با آرزوهای بزرگتری به این تشکیلاتها روی آورده بودند، خالی می شود.

نیروهای چپ که به حق از مدافعان اصلی برابری حقوق زن و مرد بودند و اگر چه زمینه را برای ورود زنان به صحنه مبارزات سیاسی و نظامی آماده کردند، ولی در تحقق پیدا کردن برابری کامل زن و مرد چه در جامعه و چه در درون تشکیلات های سیاسی که برای رسیدن به عدالت اجتماعی و ریشه کردن کردن استثمار مبارزه می کردند، ولی در مقابل مسئله و مشکلات زنان سیاستی پاسیفیستی داشتند.

موج عظیمی از زنان در ایران و کردستان پابپای مردان مبارزه کردند، جان فشانی کردند و فداکاریها از خود نشان دادند و در صحنه های فراموش نشدنی میدانهای جنگ در کردستان جنگیدند و همچنین در زندانها در کنار مردان شکنجه و آزار دیدند و اعدام شدند. زنها نشان دادند که پتانسیل انجام کارهای مردانه را دارا هستند ولی درعوض هیچوقت به آن درجه از رشد و شکوفایی سیاسی نرسیدند و قله های رهبری سیاسی در تشکیلات های چپ را تا قبل از سالهای ۷۰ و ۷۱ فتح نکرده بودند. در واقع مکانیزم مناسب و موثری در تشکیلات های چپ برای رسیدن به این امر وجود نداشت. پس آیا در چنین سازمانهایی که مد نظر روناک است و تشکل مستقل زنان خارج از آن را تابو می داند، می توان امر مبارزه زنان را پیش برد و از اقتدار مرد سالاری در امان بود؟ آیا می توان بی رحمانه تمام اشکال مردسالاری و تبعیض جنسیتی به مصاف کشید، بدون اینکه متهم به لیبرال و غیرکموننیست شد؟ آیا مبارزه برای رسیدن به برابری زن و مرد و جامعه ای عاری از ستم جنسی بلکه ذهن انسانها و سیستم کار این تشکلها بوده هست یا اینکه هر سال در ۸ مارس به نوشتن اطلاعیه ای وظیفه خود را به جنبش زنان ادا می کنند و برای یک سال از این وظیفه آزاد می شوند.

جواب این ابهامات واضح است. تاریخ چند دهه تشکیلات های چپ در ایران و کردستان نشان داده است که پرداختن به مسئله زنان و مبارزه علیه ستم کشی جزو فعالیت های فرعی و بعضاً افرادی انگشت شمار بوده است.

در اینجا منظور این نیست که این تشکیلات ها ضد زن بودند، خیر بلکه در جهت زدودن کامل ستم جنسی وارد عمل نشدند و همزمان بازده عملی اعتقادات برابری خواهان زن و مرد نامطلوب بود. آگاه گری در میان صفوف تشکیلات ها به تفهیم کردن آنها به مضرات وجود ستم جنسی وجود نداشته است. این تشکیلاتها آنطور که با تمام امکانات مادی و معنوی خود برای رسیدن به مطالبات جنبشهای ملی و کارگری تلاش می کردند، هیچگاه به نسبت جنبش زنان چنین نگرشی نداشته و بعضا آن را وظایفی جانبی می دانستند. همانطور که اشاره کردم تشکیلاتهای چپ و سیاسی هدف براندازی استعمارگران را داشته و دارند، بی توجه به اینکه براندازی استعمار جنسی زنان بخش عمده این اهداف است ولی آنها از آن غافل بوده و هستند. ستم جنسی یک ستم همگانی بر زنان در تمام دنیا واقعیتی غیر قابل انکار است که خود تابع فرهنگ جامعه است، بدون شک جامعه ایران هم به طور عام و تشکیلات های چپ به طور خاص به روح و کردار و گفتار مردسالاری آلوده هستند و با خون و پوست مردم این نابرابری عمیق زن و مرد عجین شده است. مبارزه برای براندازی ستم جنسی احتیاج مبرمی به کار آگاه گرانه هدفمند و بی محابا و پیوسته ای دارد، به این معنا که به تمام نمونه های آشکار و پنهان افکار و عملکرد خوی مردسالارانه برخورد کرده و با آن مبارزه کرد. اشکال اصلی کار در اینجا است که تشکیلات های چپ با هموار کردن راههای سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران و کردستان و دفاع سرسختانه از برابری زن و مرد به دروازه های ورود به کار سیاسی برای زنان، موج وسیعی از زنان در صفوف خود جمع کردند ولی متاسفانه این دفاعیه بازده عملی کمی داشت، آنطوری که می بایست شکل اعمال اصول انضباطی با نشأت از ارزشها و آرمانهای آزادیخواهانه که روابط برابر بین زن مرد از پایه ای ترین اصل آنهاست و آگاهی کل صفوف تشکیلات نسبت به اشکال گوناگون مردسالاری بالا برود و صفوف تشکیلات ها مملو از زنانی باشد که کاملا به امر مبارزه با ستم جنسی واقفند، نیست.

تشکیلاتهای چپ مملو از زنان شد ولی آنها آن جایگاه واقعی خود را هیچگاه در درون این سازمانها پیدا نکردند. به این دلیل که در زمینه دقیق کردن برابری زن و مرد و مبارزه بر علیه تمام اشکال ستم جنسی کوتاهی کردند. بی تفاوتی برسر مسئله زنان به معنای دقیق آن در هر تشکیلاتی نشانه اشکالات جدی در خط عمومی است، در واقع فراموش کردن و اتکا نکردن به نصف جامعه که زنان باشد، است. اگر در این میان گرایش یا افرادی با افکار فمینیستی گرایشات پدرسالارانه را به چالش بکشد، مورد بی مهری قرار می گیرد و بعضا لیبرال و غیر کمونیست قلمداد و با تعبیری منفی از فمینیستی به عنوان برچسب استفاده می شود. در واقع آن نوع سیاست و عملی را باید غیر کمونیستی دانست که به گرایشات پدرسالارانه اجازه رشد و بقا می دهد. نه به مدافعان پیگیر برابری زن و مرد.

جدا از اینکه تا چه حدی کج فهمی هنوز روی تعریف و تدقیق فمینیسم وجود دارد و خیلی ها تعریفی که از فمینیسم دارند ضد مرد بودن است. این هم نمونه ای از کم کاریهای واضحی در مورد تدقیق کردن ویژگی مبارزات جنبش زنان است که همیشه مانند وا رفتن یک حلقه زنجیر به هم بافته ای عمل می کند. انبوه وسیعی از مردان آزاداندیش و آزادیخواه هستند که از مدافعان سرسخت برابری زن و مرد هستند و در راه رسیدن به این آرمانها از خود فداکاریها نشان داده اند ولی به نسبت کل مردهایی که ادعای عدالت خواهی و برابری خواهی را دارند متاسفانه درصد کمی جزو این صفوف هستند.

فمینیسم نه تنفر از مرد و نه قلمداد کردن مرد به مثابه دشمن اصلی، بلکه دقیقا تعریف گرایش است که معتقد به برابری کامل زن و مرد است و برای رسیدن به این امر مبارزه می کند. در واقع هر انسان آزادیخواه و کمونیست و چپ واقعی بیشتر از هرکس دیگری «فمینیست» است و «فمینیستی» عمل می کند.

دیدگاه نویسنده در نگرش به جنبش زنان و مبارزه آنها به محدود کردن و ایزوله کردن جنبش زنان خدمت می کند و خود از موانع های اصلی و سد راه جنبش رهایی زنان می شود. جای تعجب نیست که این گرایشات هیچوقت پایگاهی در میان زنان و جنبش زنان پیدا نمی کند و فقط در اسناد و نشریات باقی می ماند.

بی گمان هر زنی که در هر جا و مکانی و به هر شکلی که امکان پذیر است علیه ستم بر زنان و سیستم زن ستیزی مبارزه می کند و با چنگ و دندان در مقابل اقتدار حکومتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و افکار مردسالارانه مقاومت می کند باید در این جنبش عظیم ولی پراکنده متشکل شود و مبارزات خود را با مبارزات تمامی زنان ستم دیده و محروم جامعه همگام کند و با گامهای موزون و محکم مبارزات خود را به خیابانها ریخته و تمامی سیستم نابرابر جامعه را به لرزه درآورند و بتوانند به فاکتور مهمی در تحولات جاری جامعه تبدیل شوند.

تفاوت در نگرشها یکی از نشانه های زنده بودن این جنبش است. این جنبش زنده است و پویا در جهت اتحاد و همبستگی تلاش می کند. تبادل نظر، نگرشها و دیالوگ این جنبش را شکوفا می کند. از دیدگاهها و نظرات خود سخن بگوییم تا بتوانیم در کنار هم به این دنیا ی نابرابر و آلوده به تمام اشکال تبعیض و تفکیک های زندگی اجتماعی پایان دهیم و جهانی نو سازیم.

گلاویژ حسینی

۲۸ / ۰۹ / ۲۰۰۷

galavejhosseini@hotmail.com